

( 29 )

(لوح رئیس - عالی باشا)

هو المالک بالاستحقاق

قلم اعلی میفرماید ای نفسیکه خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملاً اعلی باو روشن و منیر است ادنی العباد شمرده ای غلام توقعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد داشت چه که لا زال هر یک از مظاهر رحمانیه و مطالع عز سبحانیه که از عالم باقی بعرصه فانی برای احیای اموات قدم گذارده‌اند و تجلی فرموده‌اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بآن هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته‌اند و مقصر شمرده‌اند قد قضی نحبهم فسوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد و مقصر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده‌اند که محل سیاط قهر و غضب شده‌اند در هیچ مذهب و ملتی اطفال مقصر نبوده‌اند قلم حکم الهی از ایشان مرتفع شده و لکن شراره ظلم و اعتساف تو جمیعرا احاطه نموده اگر از اهل مذهب و ملتی در جمیع کتب الهیه و زبر قیمه و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده و نیست و از این مقام گذشته نفوسی هم که بحق قائل نیستند ارتکاب چنین امور ننموده‌اند چه که در هر شیء اثری مشهود و احدی انکار آثار اشیا ننموده مگر جاهلیکه بالمره از عقل و درایت محروم باشد لذا البته ناله این اطفال و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود جمعی که ابا در ممالک شما مخالفتی ننموده‌اند و با دولت عاصی نبوده‌اند در ایام و لیالی در گوشه ای ساکن و بذکر الله مشغول چنین نفوس را تاراج نمودید و آنچه داشتند بظلم از دست رفت بعد که امر بخروج اینغلام شد بجزع آمدند و نفوسیکه مباشر نفی این غلام بودند مذکور داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت ایشانرا نفی ننموده اگر خود بخواهند با شما بیایند کسی را با ایشان سخنی نه این فقراء خود مصارف نمودند و از جمیع اموال گذشته بلقای غلام قناعت نمودند و متوکلین علی الله مرة اخرى با حق هجرت کردند تا آنکه مقر حبس بها حصن عکا شد و بعد از ورود ضباط عسکریه کل را احاطه نموده اناثا و ذکورا صغیرا و کبیرا جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی بفر این فقرا نیفتاد حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود چندیست که میگذرد و کل در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبای الهی بدست خود خود را فدا نمود نتوانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند معلوم است بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه چه مقدار مشقت وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبا را

تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام یکی از آن چهار که موسوم بعبد الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلوم نیست که حال او چه شد این رشی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلک اکتفا ننموده‌اید هر یوم مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده در کل لیالی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان به اسرا میدهند و احدی قادر بر اکل آن نه از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نگشت فوالذی انطق البهء بین الارض و السماء لم یکن لکم شأن و لا ذکر عند الذین انفقوا ارواحهم و اجسادهم و اموالهم حبا لله المقتر العزیز القدیر کفی از طین عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما و لو یشاء لیجعلکم هباء منبثا و سوف یأخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم اذا تنوحون و تتضرعون و لن تجدوا لانفسکم من معین و لا نصیر این ذکر نه برای آنست که متنبه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابدًا متنبه نشده و نخواهید شد و نه بجهت آنستکه ظلمهای وارده بر انفس طیبیه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن بهیجان آمده‌اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاکرند ابدًا شکوه ای نداشته و ندارند بلکه دمآئشان در ابدانشان در کل حین از رب العالمین آمل و سائلست که در سبیلش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤوسشان آمل که بر کل سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابدًا التفات ننمودید یکی احتراق که اکثر مدینه بنار عدل سوخت چنانچه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته‌اند که چنین حرقی تا بحال نشده مع ذلک بر غفلتتان افزود و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمائید آیا عزت خود را باقی دانسته‌اید و یا ملک را دائم شمرده‌اید؟ لا و نفس الرحمن نه عزت شما باقی و نه ذلت ما این ذلت فخر عزت‌هاست و لکن نزد انسان وقتیکه این غلام طفل بود و بعد بلوغ نرسیده والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود در طهران اراده تزویج نمود و چنانچه عادت آن بلد است در هفت شبانه روز بچش مشغول بوده‌اند روز آخر مذکور نمودند امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امرآء و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه مینمود تا آنکه در صحن عمارت خیمه بر پا نمودند مشاهده شد صوری بهیکل انسانی که قامتشان بقدر شبری بنظر می‌آمد از خیمه بیرون آمده ندا مینمودند که سلطان می‌آید کرسیها را بگذارید بعد صوری دیگر بیرون آمدند مشاهده شد که بجاروب مشغول شدند و عده اخری بآب پاشی بعد شخص دیگر ندا نمود مذکور نمودند جارچی باشی است ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند بعد جمعی با شال و کلاه چنانچه رسم عجم است و جمعی دیگر با تبرزین و همچنین جمعی فراشان و میرغضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود ایستادند بعد شخصی با شوکت

سلطانی و اکلیل خاقانی بکمال تبختر و جلال یتقدم مرة و یتوقف اخری آمده در کمال وقار و سکون و تمکین بر تخت متمکن شد و حین جلوس صدای شلیک و شیپور بلند گردید و دخان خیمه و سلطانرا احاطه نمود بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته وزراء و امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقر در حضور ایستاده‌اند در این اثناء دزدی گرفته آوردند از نفس سلطان امر شد که گردن او را بزنند فی الفور میر غضب باشی گردن آنرا زده و آب قرمزی که شبیه خون بود از او جاری گشت بعد سلطان بحضار بعضی مکالمات نموده در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده‌اند سان عسکر دیده چند فوج از عساکر با طوبخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهای طوب شد مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابیست سلام منتهی شد و پرده خیمه را حائل نمودند بعد از مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل از او سؤال نمودم این جعبه چیست و این اسباب چه بوده؟ مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوده و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الآن در این جعبه است فو ربی الذی خلق کل شیء بکلمة من عنده که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و میآید و ابدًا بقدر خردلی و قر نداشته و خواهد داشت بسیار تعجب مینمودم که ناس بچنین امورات افتخار مینمایند مع آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی جلالی زوال آنرا بعین الیقین ملاحظه مینمایند ما رأیت شیئا الا و قد رأیت الزوال قبله و کفی بالله شهیدا بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را بصدق و انصاف طی نماید اگر بعرفان حق موفق نشد اقلا بقدم عقل و عدل رفتار نماید عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و خزائن مشهوده و زخارف دنیوییه و عساکر مصفوفه و البسه مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر تشریف خواهند برد بمثابه همان جعبه و جمیع این جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود اعتبار و لا تکن من الذین یرون و ینکرون از اینغلام و دوستان حق گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابدًا هم از امثال تو توقعی نداشته و ندارند مقصود آنکه سر از فراش غفلت برداری و بشعور آئی بیجهت متعرض عباد الله نشوی تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن باشید که ضری از مظلومی رفع نمائید اگر فی الجملة بانصاف آئید و بعین الیقین مشاهده در امورات و اختلافات دنیای فانیه نمائید خود اقرار مینمائید که جمیع بمثابه آن بازیست که مذکور شد بشنو سخن حق را و بدنیا مغرور مشو این امثالکم الذین ادعوا الربوبیة فی الارض بغیر الحق و ارادوا ان یطفئوا نور الله فی بلاده و یخربوا ارکان البیت فی دیاره هل ترونهم فانصف ثم ارجع الی الله لعله یکفر عنک ما ارتکبته فی الحیوة الباطلة و لو انا نعم بانک لن توفق بذلک ابدًا لان بظلمک سعر السعیر و ناح الروح و اضطربت ارکان العرش و ترزلت افئدة المقربین ای اهل ارض ندای این مظلوم را بأذان جان استماع نمائید و در این

مثلی که ذکر شده درست تفکر کنید شاید بنار امل و هوی نسوزید و باشیاء مزخرفه دنیای دنیه از حق ممنوع نگردید عزت و ذلت فقر و غنا زحمت و راحت کل در مرور است و عنقریب جمیع من علی الارض بقبور راجع لذا هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید بعنایات سلطان لایزال بملکوت باقی درآید و در ظل سدره امر ساکن گردد اگر چه دنیا محل فریب و خدعه است و لکن جمیع ناس را در کل حین بفنا اخبار مینماید همین رفتن اب ندانیست از برای ابن و او را اخبار میدهد که تو هم خواهی رفت و کاش اهل دنیا که زخارف اندوخته‌اند و از حق محروم گشته‌اند میدانستند که آن کنز بکه خواهد رسید لا و نفس البهآ احدی مطلع نه جز حق تعالی شأنه حکیم سنائی علیه الرحمه گفته:

"پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند  
پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار"

و لکن اکثری در نومند مثل آن نفوس مثل آن نفسی است که از سکر خمر نفسانیه با کلبی اظهار محبت مینمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه میکرد چون فجر شعور دمید و افق سمآء از نیر نورانی منیر شد مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب بوده خائب و خاسر و نادم بمقر خود بازگشت همچو مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر او غالبی مغلوب یکی از عبادی و لکن شاعر نیستی پست‌ترین و ذلیل‌ترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس و هوی است که لا زال مردود بوده اگر ملاحظه حکمت بالغه نبود ضعف خود و من علی الارض را مشاهده مینمودی این ذلت عزت امر است لو کنتم تعرفون لا زال این غلام کلمه ای که مغایر ادب باشد دوست نداشته و ندارد الادب قمیسی به زینا هیاکل عبادنا المقربین و الا بعضی از اعمال که همچو دانسته‌اید مستور است در این لوح ذکر میشد ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این فقراء بالله میرآلای و عسکر لازم نداشتند بعد از ورود گلی پولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر الله يعلم ما تکلم به بعد از گفتگوها که برائت خود و خطیئه شما را ذکر نمود این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود اینکه مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده؟ و حال امر از این مقامات گذشته و تو بقول خود مأموری که ما را باخرب بلاد حبس نمائی یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجت میدانند و دلیل بر صدق قول حق می‌شمرند بخواهند اگر من عند الله اتیان شد این مظلومانرا رها نمایند و بحال خود بگذارند عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد خبری از او نشد و حال آنکه شأن حق نیست که بنزد احدی حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده‌اند و لکن نظر باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که

همه از یار و دیار دور مانده‌اند این امر را قبول نمودیم و مع ذلک اثری بظهور نرسید عمر حاضر و موجود سؤال نمائید لیظهر لکم الصدق و حال اکثری مریض در حبس افتاده‌اند لا یعلم ما ورد علینا الا الله العزیز العلیم دو نفر از این عباد در اول ایام ورود برفیق اعلی شتافتند یکروز حکم نمودند که آن اجساد طیبه را بر ندارند تا وجه کفن و دفن را بدهند و حال آنکه احدی از آن نفوس چیزی نخواستہ بود و از اتفاق در آن حین زخارف دنیویہ موجود نبود هر قدر خواستیم که بما وا گذارند و نفوسیکه موجودند حمل نعش نمایند آنهم قبول نشد تا آنکه بالاخره سجاده ای بردند در بازار هراج نموده وجه آنرا تسلیم نمودند بعد که معلوم شد قدری از ارض حفر نموده آن دو جسد طیب را در یکمقام گذارده‌اند با آنکه مضاعف خرج دفن و کفن را اخذ نموده بودند قلم عاجز و لسان قاصر که آنچه وارد شده ذکر نماید و لکن جمیع این سموم بلایا در کام این غلام اعذب از شہد بوده ایکاش در کل حین ضر عالمین در سبیل الهی و محبت رحمانی بر این فانی بحر معانی وارد میشد از او صبر و حلم میطلبیم چه که ضعیفید نمیدانید چه اگر ملتفت میشدی و به نفعه ای از نفعات متزوعه از شطر قدم فائز میگشتی جمیع آنچه در دست داری و بآن مسروری میگذاشتی و در یکی از غرف مخروبه این سجن اعظم ساکن میشدی از خدا بخواه بحد بلوغ بررسی تا بحسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی و السلام علی من اتبع الهدی